

درآمدی بر تاریخنگاری اسلامی در مغرب^۱ تا پایان سده هفتم

دکتر یونس فرهمند^۲

چکیده:

نوشتار حاضر پژوهشی است در تاریخنگاری اسلامی خاصه تاریخنگاری مغرب از آغاز تا قرن هفتم هجری. از این رو برای فهم بهتر موضوع نخست به معنا و مفهوم تاریخنگاری و اهمیت آن از دیدگاه قرآن و سنت پرداخته خواهد شد و پس از تبیین شیوه های تاریخ نگاری در دوره اسلامی تاریخنگاری مغرب را مورد بررسی قرار خواهد داد. اوضاع سیاسی مغرب و رقابت دولت های مختلف با هدف ثبت مفاخر خود و رونق دربار و نیز ظهور فرق و مذاهب مختلف فقهی - کلامی، موجب تألیف گونه های متعددی از نوشته های دودمانی و فرقه ای در غرب جهان اسلام شد؛ مشهورترین فرق و مذاهب اسلامی که در شکل گیری و تکامل تاریخنگاری مغرب نقشی درخور توجه داشته اند، اباضیان، فاطمیان و مالکیان بوده اند؛ این نویسندگان، آثاری متعدد و اغلب به شیوه تراجم در شرح حال مشایخ خود نگاشته اند که امروزه مهمترین منابع ما در بررسی اوضاع سیاسی، فرهنگی و اجتماعی مغرب اسلامی است.

کلید واژه ها: تاریخنگاری، مغرب، اباضیه، فاطمیان، تراجم

۱- مراد از مغرب، شمال آفریقا است از غرب اسکندریه تا سلا واقع در ساحل اقیانوس اطلس (نک: فاخوری، ص ۲۷)

۲- استادیار تاریخ و تمدن اسلامی دانشگاه آزاد واحد علوم و تحقیقات تهران

farahmand@tpf-iau.ir

طرح مسأله:

مسأله اصلی پژوهش حاضر این است که چه آثار و نوشته های تاریخی در غرب جهان اسلام پدید آمد و این آثار چه خصوصیات و ممیزه هایی دارد؟ از این رو در نخستین گام با هدف پاسخگویی به مسأله مذکور، براساس آثاری چون تاریخ ادبیات عرب بروکلیمان فهرستی از نوشته های تاریخی تألیف شده در مغرب تا سده هفتم هجری فراهم گردید. سپس به بررسی انواع نوشته ها و مهمترین ویژگی های این آثار پرداخته شد.

پاره ای از اصطلاحات مندرج در مسأله تحقیق با هدف تنقیح مناط و جلوگیری از تداخل مفاهیم نیازمند توضیح است؛ از این رو، به مهمترین رکن این پژوهش یعنی تاریخنگاری و تعاریف متعدد آن خواهیم پرداخت.

تاریخنگاری در معنای عام آن به توصیف مکتوب احوال و اعمال انسان گویند. این توصیف مکتوب وجوه متعددی دارد. مایکل استنفورد، صاحب نظر در فلسفه تاریخ، دست کم سه جنبه متمایز توصیفی، تاریخی و تحلیلی را برای تاریخنگاری برشمرده است: (استنفورد، ۲۶) در نخستین وجه آن یعنی تاریخنگاری توصیفی، محقق آنچه را که معمولاً مورخان انجام می دهند، می پذیرد و روش ها و شیوه های متعارف آن را توصیف می کند. برخلاف وجه نخست، در «تاریخنگاری تاریخی، شیوه های نگارش تاریخ از ۲۵۰۰ سال پیش، یعنی از زمان هرودوت به این سو دنبال می شود» (همانجا). سومین وجه تاریخنگاری، قسم تحلیلی یا نقدی آن است که از مفاهیم و مسائل فلسفی بحث می کند (همو، ۲۷).

نظر به این که هدف اصلی پژوهش حاضر بررسی تاریخنگاری مغرب تا سده هفتم است، با تاریخنگاری تاریخی که در پی تطوّر شیوه هاست و عموماً دوره زمانی گسترده ای را مورد مطالعه قرار می دهد، منطبق نیست. به علاوه این پژوهش به فلسفه نقدی تاریخ که در حوزه فلسفه جای می گیرد نیز نخواهد پرداخت. با این وصف، نگارنده راهی میانه در پیش گرفته است. از یک سو به عنوان یک مورخ و نه فیلسوف با رویکردی تاریخی به کتب تاریخی نگرسته و از سوی دیگر نظر به ماهیت توصیفی موضوع، از روش نخست بهره جسته است. درباره واژه "تاریخ" و ریشه و معنای آن بین دانشمندان اسلامی اختلاف نظر

بسیار است؛ با این همه تردیدی نیست که این مفهوم با تعیین مبدا زمان در اسلام ارتباطی پیوسته دارد. صولی مولف *ادب الکاتب* (ص ۱۷۸) معانی متعددی برای این واژه برشمرده است؛ به نظر او غایت و پایان چیزی را تاریخ گویند و از این رو چون در مدح کسی گویند "فلان تاریخ قومه فی الجود": یعنی سخاوت و کرم در قوم بدو ختم می شود. به علاوه همو معانی دیگری نیز چون تاخیر یا اثبات چیزی برای آن ذکر کرده است. (همانجا) برخی نیز اعلام وقت یا بازشناساندن زمان کاری نسبت به مبدئی یا دوره ای معلوم میان زمان حدوث دو واقعه را معنای لغوی تاریخ دانسته اند (نک: سجادی، صص ۷-۸). اگر از تفاوت دیدگاه ها در باب معنای لغوی تاریخ و اشتقاق آن بگذریم، توجه به علل و عواملی که موجب شکل گیری تاریخنگاری دوره اسلامی شد، بسیار حائز اهمیت است. بی تردید عوامل متعددی در تکوین تاریخنگاری اسلامی نقش داشته است؛ (برای بررسی این عوامل و چگونگی تاثیر آن بر تاریخنگاری اسلامی نک: سالم، صص ۴۱-۷۰)؛ اما قرآن و سنت پیامبر (ص) مهمترین عامل پیدایش تاریخنگاری و تحولات آن در ادوار بعد بود.

قرآن و نقش آن در شکل گیری تاریخنگاری اسلامی

یکی از برجسته ترین و معتابه ترین بخش های وحیانی مفاهیم قرآنی، آیاتی است که مسلمانان و حتی مشرکان را به تامل در گذشته سرنوشت بشری فرا می خواند. از نظر قرآن رسالت پیامبران پیشین همگی یک هدف را دنبال می کند و مضمون همه آنها با یکدیگر مشترک و آن دعوت به توحید بود (نک آیات سوره هود آیه ۵۰ و بعد از آن که پس از ذکر توالی پیامبران اهداف و رسالت مشترک آنها را ذکر می کند). قرآن جامعه بشری را در یک خط سیر طولانی ترسیم کرد و مردم را به اندیشیدن در سرنوشت گذشتگان دعوت نمود و آن را عبرت خردمندان دانست (نک: آیه ۱۱۱ سوره یوسف). از این رو مکرر در قرآن آیاتی به چشم می خورد که به پیامبر می فرماید "تلک من انباء الغیب نوحیه الیه" (نک: آیات ۴۴ آل عمران؛ ۴۹ و ۱۰۰ هود؛ ۱۰۲ یوسف) این دیدگاه قرآنی احساس تاریخی

مسلمانان را برانگیخت و آنان را واداشت تا از یک سو با تاکید بر قرآن از سرنوشت امتهای پیشین آگاهی یابند و از سویی دیگر با عنایت بر رسالت پیامبر که در توالی دعوت پیامبران قبلی بود، دریافتند که خود جانشین آنها گشته اند و نقش تاریخی یافته اند؛ از این رو به سرگذشت پیامبر و سیره آن حضرت توجهی وافر داشتند و آثار متعددی در این زمینه نگاشتند.

تاثیر قرآن بر اقوال و روایات نخستین مورخان اسلامی چنان بود که بسیاری از مورخان اولیه چون عروه بن زبیر (د. ۹۴) در تبیین حوادث و سیرت پیامبر به قرآن استناد می جست. این موضوع در باب محمد بن مسلم شهاب زهری (د. ۱۲۴)، موسس مکتب تاریخنگاری مدینه نیز مصداق داشت. حتی در بین متاخران نیز کسانی چون ابن کثیر (د. ۷۷۴) وجود دارد که گویند در تاریخنگاری اساساً بر قرآن متکی بود (سجادی، ص ۳۴).

حدیث و پیوند آن با تاریخنگاری اسلامی

اگرچه قرآن در برانگیختن شعور تاریخی مسلمین نقش اساسی داشت، اما حدیث در قرون نخستین اسلامی پیوند بی واسطه تری با تاریخنگاری داشت؛ مسلمانان در سده اول هجری به دلیل منع کتابت حدیث تقریباً هیچ نوشته معتابهی از خود برجای نگذاشتند. پس از آن و بنا بر رای مشهور از دوره حکومت عمر بن عبدالعزیز (حک: ۹۹-۱۰۱ق) نخستین آثار حدیثی که در حقیقت مشتمل بر مواد تاریخی بود، نگاشته شد. این نوشته ها را عموماً «خبر» یا «اثر» می نامیدند. مهمترین بخش این آثار، به سیره پیامبر اختصاص داشت و این چنین سیره نگاری با حدیث پیوندی استوار یافت.

مسلمانان به تاسی از قرآن که پیامبر را اسوه حسنه معرفی کرده بود (آیه ۲۱، سوره احزاب)، به اقوال، افعال و تقریرات پیامبر چنان می نگریستند که می خواهند در آینده از آن بهره گیرند. (دوری، ۱۸-۱۹) از این رو در قرن اول به حدیث همچون موضوعات عامی نگریسته می شد که هم فقه را در خود داشت و هم تاریخ و مغازی و سیر و ... این گونه

احادیث پراکنده و گونه‌گون در موضوعات مختلف در مجامع حدیثی گردآوری شد و برخی چون واقدی از دل این احادیث، مباحث مرتبط با جنگ پیامبر را یک جا جمع آوری کرده و «مغازی» نام نهادند و کسانی چون ابن اسحاق (د. ۱۵۰ق) موضوعات مربوط به حیات پیامبر را استخراج کرده و بر آن «سیره» اطلاق کردند.

احادیث تنها از نظر مواد و مضمون نبود که بر تاریخنگاری اسلامی موثر افتاد، بلکه از نظر روش نیز تاریخنگاری اولیه اسلامی کاملاً متأثر از حدیث بود؛ این چنین، گونه‌ای از نوشته‌های تاریخی پدید آمد که به آن آثار حدیثی - خبری می‌گفتند. در این شیوه مورخان همچون محدثان روایات تاریخی را بر اساس شیوه اهل حدیث و با ذکر نام سلسله روایان ذکر می‌کردند. در این شیوه هر دسته از اخبار مربوط به یک واقعه، خود بی‌آنکه با روایات دیگر ارتباط داشته باشد، مستقل و کامل بود و اغلب همچون ایام العرب ویژگی‌های ادبی و شعر و داستان در آن دیده می‌شد (روزنتال، ۸۱).

شیوه‌های تاریخنگاری در اسلام

شیوه‌های تاریخنگاری به آن دسته از اشکال و قالب‌های کلی گفته می‌شود که مورخ مضامین و مواد تاریخی را براساس آن تدوین می‌کرد. با این وصف مورخان دوره اسلامی از شیوه‌های گوناگونی در نگارش آثار تاریخی خود بهره می‌جستند. مهمترین این شیوه‌ها به شرح زیر است:

۱. شیوه خیر: قدیمی‌ترین شیوه تاریخنگاری در اسلام توصیف جامع تک رویدادی است که اغلب از چند صفحه بیشتر تجاوز نمی‌کرد و استمرار مستقیم قصص و ایام العرب است (روزنتال، ۸۰). بدیهی است در این شیوه به علت سرشت خبری - روایی آن برقراری ارتباط علی میان دو یا چند رویداد امکانپذیر نیست.

۲. شیوه سالشمار: یکی از مشهورترین شیوه‌های تاریخنگاری اسلامی که در آن مورخ حوادث تاریخی را بر اساس سال مرتب می‌کرد؛ این شیوه محتملاً تأثیری است از تاریخنگاری بیزانسی یا سریانی بر تاریخنگاری اسلامی (سجادی، ۳۱). شیوه سالشمار که به

وسیله طبری (د. ۳۱۰ق) تکامل یافت، به صورت گسترده ای در ادوار بعد از سوی مورخان اسلامی به کار گرفته شد. از مهمترین معایب این شیوه پاره پاره شدن حوادث تاریخی در خلال سنوات مختلف است که اغلب با عبارت «ثم دخلت سنة كذا یا ثم جاء فی سنة كذا» با یکدیگر متصل می شود. (سالم، صص ۸۲-۸۳).

۳. شیوه فرهنگنامه ای: گاه مورخان دوره اسلامی اطلاعات تاریخی را بر اساس حروف الفبا یا معجم تنظیم می کردند؛ هدف از اتخاذ این شیوه تسهیل در یافتن نام محدث یا راوی بود. محتملاً نخستین بار ابواسحاق احمد بن محمد بن یاسین هروی (د. ۲۳۴ق) در تاریخ هرات این شیوه را به کار گرفته است (آینه نند، ص ۱۸۸).

۴. شیوه طبقات: طبقات نگاری از جمله شیوه های تاریخنگاری است که منشا اصیل اسلامی دارد و ناشی از اندیشه دسته بندی یاران پیامبر به «صحابه» و «تابعین» است (سالم، ص ۹۵؛ روزنتال، ج ۱، ص ۱۱۲). از مشهورترین و قدیمی ترین مورخان که نظام طبقات را در تاریخنگاری دوره اسلامی به کار گرفت ابن سعد (د. ۲۳۰ق) کاتب واقعی بود (نک: الطبقات الکبری، ص ۱۰ مقدمه محقق). این شیوه نخست در علوم حدیث به کار گرفته شد و افرادی که به لحاظ استفاده از مشایخ مشترک و اسناد در یک دوره زمانی قرار داشتند را یک طبقه می نامیدند. بعدها این طبقه بندی نه تنها در تاریخ و حدیث که در باب علوم دیگر چون نحو، شعر، طباء و... به کار گرفته شد (نک: طبقات النحویین زبیدی، طبقات الشعراء ابن سلام و طبقات الاطباء ابن ابی اصیبه).

۵. شیوه تبار شناختی (نسب شناسی): مسلمانان همچون دوره جاهلیت به نسب شناسی اهمیت بسیار می دادند و حتی در این باب به روایاتی از پیامبر نیز استشهاد می کردند (نک: سمعانی، ج ۱، صص ۳۸-۳۹). به علاوه تاکید بر نسب قرشی، علوی و صحابی به سرعت به عنوان مبنایی برای ارزشگذاری های بعد در آمد. از این رو گروه های مختلفی به نسب شناسی روی آوردند. از قدیمی ترین نمونه های آثار نسب شناسانه عربی دو کتاب النسب الکبیر و نسب قریش از مصعب بن عبدالله الزبیری است که تنها اثر دوم به دست ما رسیده است (نک: نسب قریش، به کوشش پرونسال، صص ۱۰-۱۱). پس از او باید از

مشهورترین اثر نسب سناسانه دوره اسلامی یعنی انساب الاشراف بلاذری (د. ۲۷۹ق) یاد کرد.

تاریخنگاری اسلامی در مغرب

تاریخنگاری اسلامی در مغرب به سبب فتح دیرنگام این سرزمین و نیز دوری آن از مناطق مرکزی جهان اسلام با مدتی تأخیر شکل گرفت. به نظر می‌رسد شرح مفقود فتوح افریقیه که گاه به یکی از نوه‌های ابوالمهاجر دینار نسبت می‌دهند، مهمترین نماد بارز تاریخنگاری اسلامی در مغرب باشد که در نیمه دوم قرن سوم تألیف شده است؛ این اثر زمانی پدید آمد که سنت تاریخنگاری در عراق و شام به طور کامل بنیان نهاده شده بود؛ از این رو بعید نیست که به عنوان الگو از آن استفاده کرده باشد (Kably. M., "Tārīkh", *EF*, Vol. 12, p. 799). پیدایش نخستین آثار تاریخی در مغرب، با ظهور حکومت‌های خوارج، خاصه رستمیان اباضی مذهب، ارتباطی ناگسستنی دارد. ظاهراً کهن‌ترین اثر تاریخی مغرب، به دست مورخ اباضی، ابن سلّام بن عمر، به نگارش درآمده است (شوارتس در مقدمه ابن سلام، ۶). از نام او و کتابش به درستی اطلاعی در دست نیست. تنها می‌دانیم که در حدود ۲۴۰ ق در توزر، در جنوب تونس می‌زیسته و تا سال ۲۶۰ ق در قید حیات بوده است. (Lewicki, "Les Historiens...", *FO*, p. 36, N. 3) نخستین بار لوتسکی، خاورشناس اباضی پژوه، با استفاده از منقولات شمّاحی در کتاب *السير متوجه قدمت* این اثر شد و اذهان را بدان توجه داد (شوارتس، ۵). کمی پس از ابن سلّام، در واپسین سال‌های بقای سلسله رستمیان در مغرب، ابن الصغیر، *اخبار الأئمة الرستمیین فی تاهرت* را در حدود ۲۹۰ ق تألیف کرد. او چنانکه خود تصریح کرده، در اواخر حکومت رستمیان بر تاهرت زنده بوده و ظاهراً قبل از سقوط آنان در گذشته است (ابن الصغیر، ۶؛ برای اطلاع بیشتر از تاریخ‌نگاران اباضیه، نک: فرهمند، فرهنگ و تمدن اسلامی...، صص ۹-۲۰).

منابع ابن الصغیر را به طور کلی می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: بخش اول مبتنی بر اطلاعات شفاهی است که او از راویان اباضی مذهب اخذ و نقل کرده و برای اطمینان از

صحت آنها گاه اخبار را با روایت راویان موثق غیر اباضی تطبیق داده (ابن الصغیر، ص ۵۳)؛
 با این همه او جز به ندرت از راویان خود نام نمی برد (همانجا). بخش دوم کتاب که مشتمل
 بر اوضاع تاهرت در دوره امامت ابوالقیطان و پس از آن است، از آن رو درخور توجه بسیار
 است که حاصل مشاهدات مستقیم نویسنده است و این امر جایگاه کتاب را بسان منبعی
 دست اول ارتقا بخشیده است.

تاریخ ابن الصغیر از قدیمی ترین اسناد مربوط به اباضیه مغرب به شمار می رود و
 نمی توان آن را در شمار سیره هایی که توسط مورخان اباضی چون ابوزکریا، درجینی و
 شَمَاحی در دوره های بعد نوشته شده، قرار داد، و اگر نوشته ابن سلّام بن عمر را استثناء
 کنیم، اثر او قدیمی ترین منبع درباره اباضیان شمال آفریقا خواهد بود (Lewicki, *EF*²,
 S, V, "Ibn-Al Saghir", vol. 3, p, 224).

به دوره اغلییان (حک: ۱۸۴-۲۹۶ ق) سه اثر ظاهراً مفصل نوشته شد که هر سه از بین
 رفته اند؛ دو اثر از این سه، تاریخ بنی اغلب نام داشت که یکی مجهول المؤلف و دیگری تألیف
 محمد بن زیاده الله اغلی (د. ۲۸۳ ق) بود و اثر سوم طبقات العلماء محمد بن سَحْنُون (د. ۲۵۶ ق)
 (Kably. M., Ibid, Vol. 12, p. 800.)

در قرن چهارم، به هنگام سلطه فاطمیان بر مغرب، تاریخ نگاری با موضوعات سیاسی -
 مذهبی پیوند یافت؛ در آغاز این سده، احمد بن سهل رازی (د. ۳۱۰ ق) اخبار فتح را در
 تأسیس دولت ادریسی نگاشت (عودی، ج ۶/ص ۱۶۰) و ابوالعرب محمد بن تمیم قیروانی
 (۲۶۰-۳۳۳ ق) آثار شرح حالی متعددی با موضوع فقهای مالکی افریقیه و به شیوه محدثین
 نوشت. شیوه طبقات نگاری ابوالعرب به سرعت در مغرب و اندلس رواجی گسترده یافت و
 محمد بن حارث حُشَنی، شاگرد ابوالعرب، ابوبکر مالکی صاحب ریاض النفوس، دَبَاغ قیروانی،
 مؤلف معالم الایمان و ... به تقلید از او آثاری در طبقات مالکیه پدید آوردند (سعیدونی، ۲۱-
 ۲۲).

نیمه دوم قرن چهارم در تاریخ نگاری مغرب را باید عصر نوشته های فاطمی نام نهاد. در
 این دوره، قاضی نعمان (د. ۳۶۲ ق) قاضی القضاء فاطمیان، افتتاح الدعوه را به شیوه سالشمار و

با اندکی ستایش فاطمیان تدوین کرد؛ نیز استاد جوذرکتایی در تاریخ مستند فاطمیان نگاشت، که به سیره الاستاذ جوذر شهرت یافته است (عودی، همانجا).

دانسته‌های ما از مغرب در سده چهارم تا پنجم، صرف نظر از نوشته‌های دوره فاطمی، اساساً بر منابع شرقی یا متأخر اندلسی چون المقتبس ابن حیان متکی است و متأسفانه اغلب منابع مغربی سده پنجم از بین رفته‌اند. محتملاً مهم‌ترین منبع تاریخی این سده، تاریخ افریقیه و المغرب ابن رقیق قیروانی است که تاکنون از اثر او جز بخشی اندک، اما موثق کشف نشده است (Ibid). نیز پس از او باید از ریاض النفوس مالکی (د. ۴۶۰ ق) یاد کرد که به زندگی‌نامه‌های دانشمندان و فقهای مالکی افریقیه تا نیمه قرن چهارم پرداخته است (نک: بکوش، مقدمه بر ریاض النفوس، که آثار شرح حالی بیش از آن را به دقت بررسی کرده است. ۱۳-۲۸).

خوارج اباضیه پس از زوال حکومت رستمی، همچنان به نوشتن آثاری در «سیرت امامان» خود ادامه دادند. ابوزکریا یحیی بن ابوبکر ورجلانی، یکی از مهم‌ترین مراجع معتبر در باب مشایخ اباضیه مغرب به نام کتاب السیره و اخبار الأئمه پدید آورد (See, Lewicki, Les Historiens, Biographes et ...”, FO, p. 41, N. 3, 1961). این اثر که تقریباً بر همه نوشته‌های متأخر اباضی چون طبقات المشایخ درجینی و کتاب السیر شمّاحی مؤثر افتاد، به بیان علت دعوت انتقال اباضیه به مغرب و سرگذشت مشایخ آنان تا دوره مؤلف، اواخر قرن پنجم، پرداخته است (Motyliniski-Lewicki, “Abū Zakarīyyā, EI², Vol 1, p. 167).

از دوره موحدون اگر آثار متعدد کلامی - تاریخی ابن تومرت را نادیده بگیریم، دو اثر مهم بر جا مانده است. نخست اخبار المهدی و ابتداء دولة الموحدين از ابوبکر صنهاجی مشهور به بیدق است که با ابن تومرت از آغاز جنبش همراه و در وقایع مهم با او سهیم بوده و به یادداشت‌های روزانه مؤلف شباهت دارد که با افسانه‌ها درآمیخته است (عمر موسی، ۲۱). دیگری المن بالامامه علی المستضعفین است از ابومروان عبدالملک بن صاحب الصلاة (د. ۵۹۴ ق). این کتاب که به شیوه سالشمار و با اسلوبی مسجع نگاشته شده، به سبب اشتغال بر روایات مستقیم مؤلف از دولت موحدون و نیز اطلاعات ارزشمند از تشکیلات و سازمان‌های سیاسی،

اداری، دینی، نظامی و مالی آنها اهمیت بسیار دارد (همو، ۲۱-۲۲).

قرن هفتم در تاریخنگاری مغرب به جهت ازدیاد شمار نوشته‌های شرح حالی و دودمانی از قرون پیش از خود ممتاز است. در طلیعه این قرن ابو عبدالله محمد بن حماد صنهاجی (د. ۶۲۸ ق) فقیه، ادیب و لغوی مغرب، اخبار بنی عبید و سیرتهم را تألیف کرد و در آن به گسترش دعوت ابو عبدالله شیعی و چگونگی زوال حکومت‌های رستمیان، اغلیان و بنی مدرار و سپس حاکمیت امامان فاطمی در مغرب و مصر پرداخت. دقت ابن حماد در ثبت گزارش‌های تاریخی و تلاش برای ارائه اخبار صحیح از ویژگی‌های برجسته این اثر است (سعیدونی، ۲-۹۱).

کمی پس از او به سال ۶۲۱ ق ابو محمد عبدالواحد بن علی مراکشی، المعجب فی تلخیص اخبار المغرب را به اختصار، در دو بخش نوشت. او نخست به تاریخ اندلس از آغاز تا نبرد زلّاقه (۴۷۹ ق) پرداخت و سپس به تفصیل، تاریخ موحدون را تا روزگار خود ادامه داد (نک: مراکشی، عبدالواحد، ۲۹۶-۳۰۳). مراکشی المعجب را در مشرق تدوین کرد (سعیدونی، ۹۹؛ عمر موسی، ۲۲)؛ از این رو به رغم تخیل‌گرایی، بی‌طرفی او در خلال گزارش‌های تاریخی مشهود است (همو، ۲۳).

آخرین وقایع‌نامه برجسته مغرب در سده هفتم نظم الجمان ابن قطان گنّامی (د. ۶۲۸ ق) فقیه و محدث مالکی فاس است (برای اطلاع از صحت انتساب کتاب نک: «ابن قطان»، دبا، ۴۸۰/۴). این کتاب که در اصل ۷ جزء بوده، به شیوه سالشمار به تاریخ مغرب از آغاز تا دوره مؤلف پرداخته است؛ متأسفانه از این کتاب تنها بخشی از جزء ۶ که به حوادث سال‌های ۵۰۰-۵۳۳ ق اختصاص دارد، در دست است (همانجا).

در تاریخ‌نگاری شمال آفریقا به ویژه از قرن هفتم به بعد، آثاری در شرح حال نام مشایخ دانشمندان پدید آمد که اغلب نام برنامه بر خود داشت (نک: عودی، ۶ ج/ص ۱۶۱؛ ابن سوده، چاپ دارالفکر، ص ۱۹۶). در این شیوه، دانشمندان علوم دینی به منظور کسب اعتبار و ایجاد اعتماد با نگارش برنامه‌ها به ثبت سلسله روایان و مشایخ خود اهتمام می‌ورزیدند. در این گونه آثار، غالباً به عنوان کتب و مؤلفان آنها، اسامی مشایخ و روایانی که مؤلف روایات خود را از آنها گرفته، به همراه شیوه‌های اخذ آن چون سماع، قرائت و ... نیز سلسله اسناد کتاب یا روایات

تا نخستین مؤلف یا راوی و گاه مکان تدریس و شروع و خاتمه آن اشاره می‌شد (برای اطلاع بیشتر درباره برنامه نویسی و انواع شیوه های آن نک: فرهمند، «برنامه نویسی و کتاب البرنامج وادی آشی»، مجله علوم حدیث ش 45-46)؛ برنامه ابو عبدالله سنه‌جی و ابن الأبار دو نمونه ارزشمند برنامه نویسی مغرب در سده هفتم است (ابن سوده، همانجا). با این همه در کنار برنامه نویسی، تراجم‌نگاری معمول نیز ادامه یافت. ابو حجاج بن زبایات تاذلی (د. ۶۲۷ ق) که ظاهراً خود در شمار صوفیان آن روزگار بود، *التشوف إلی رجال التصوف* را در شرح حال صلحانی که به گونه‌ای با مراکش پیوند داشته‌اند، تألیف کرد و بر بسیاری از مورخان و تراجم‌نگاران مغرب مؤثر افتاد (فکرت، «ابن زبایات»، دبا، ۶۹۳/۳). ابن الأبار قضاعی (د. ۶۵۸ ق) *الحلّة السیراء فی تراجم الامراء*، کتابی بس مهم در تاریخ مغرب و اندلس نوشت که دزی (R. Dozy) بسیاری از اخبار آن را منحصر به فرد خوانده است.

در سده هفت و پس از آن شاهد پدید آمدن آثار بسیاری در میان اباضیان مغرب هستیم که ضمن بررسی شرح حال مشایخ اباضی، به بیان گزارش‌های تاریخی آنان پرداخته و به ویژه در بررسی تاریخ فرهنگی - اجتماعی اباضیان اهمیت تمام دارد. سرآمد این روش، ابوالعباس احمد درجینی، فقیه، شاعر و مورخ اباضی است که اثر رجالی او از پرنسخته‌ترین متون اباضی است (برای اطلاعات بیشتر نک: لسانی فشارکی، «ابن الابار»، دبا، ج ۲/ص ۶۲۰)؛ تاریخ ولادت و وفات او از حدّ ظنّ و گمان فراتر نمی‌رود. منقولات ابوالقاسم برآدی، طبقات‌نگار دیگر اباضیه، در *جواهر المُنْتَقَاة* گویای این است که در اوایل سده هفتم هجری متولد شده و در نوجوانی به سال ۶۱۶ ق در وارجلان به مدت دو سال نزد مشایخ اباضی آنجا تحصیل کرده است (Lewicki, "Dardjīnī", EI², Vol. 2, p. 140).

در واپسین سال‌های سده هفتم، ابوالعباس احمد غبرینی (د. ۷۰۴ ق) عنوان *الدراية فیمن عرف من العلماء بالمائة السابعة* بیجایه را در شرح زندگی علما، ادبا و صوفیان بجایه در قرن هفتم نوشت. عنوان *الدراية* از معدود شرح حال‌هایی است که به جهت اشمال بر مطالبی سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی بجایه در روزگار حفصیان اهمیت بسیار دارد (نک: سعیدونی، ۱۳۰-۱۳۱).

نتیجه گیری:

جریان تاریخنگاری اسلامی در غرب جهان اسلام کمی پس از شکل گیری تاریخنگاری در سرزمین های شرقی اسلامی در سده سوم هجری آغاز شد و از نظر شیوه، روش، مضمون و محتوا با آن تفاوتی بایسته نداشت. تنها برخی گونه های تاریخنگاری چون برنامه نویسی در غرب اسلامی پدید آمد که در شرق پیش از آن سابقه چندانی نداشت؛ در این دوره، تاریخ نگاری تابع دو عامل دربار و مذهب است و کمتر مورخی می توان یافت که با انگیزه شخصی و رویکرد علمی به ثبت حقایق تاریخی دست زده باشد. عمده نویسندگان این دوره یا شرح حال نگاران اباضی، مالکی و فاطمی مذهبند و یا مورخانی که به دربار و دودمانی خاص وابسته اند. بدین سبب اغلب این نوشته ها از حب و بغض های معمول برکنار نیستند؛ حتی در تواریخ محلی که کمتر جلوه گاه بزرگ نمایی ممدوحان است، فضائل نگاری پیوسته جایگاهی ثابت دارد. به علاوه انعکاس موضوعات فرهنگی - اجتماعی، جز در برخی نوشته های شرح حالی، بسیار اندک است.

منابع و مأخذ:

- آیینہ نند، صادق، علم تاریخ در گستره تمدن اسلامی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی، ۱۳۷۷.
- ابن الصغیر، تاریخ بنی رستم، ترجمه حجت الله جودکی، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۵.
- «ابن قطان»، در دائرة المعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر محمد کاظم موسوی بجنوردی، تهران، انتشارات مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۷۷.
- ابن سعد، محمد بن منیع زهری، الطبقات الکبیر، به کوشش علی محمد عمر، قاهره، مکتبه الخانجی، ۲۰۰۱.
- ابن سوده، عبدالسلام بن عبدالقادر، دلیل مؤرخ المغرب الأقصى، بیروت، دارالفکر، ۱۹۷۷.
- استفورد، مایکل، درآمدی بر تاریخ پژوهی، ترجمه مسعود صادقی، تهران، سمت، ۱۳۸۴.
- بکوش، بشیر، مقدمه بر ریاض النفوس، بیروت، دارالغرب الاسلامی، ۱۹۸۱.
- پاکتچی، احمد، «اباضیه و تاریخنگاری»، مقالات و بررسی ها، دفتر ۶۱، تابستان ۱۳۷۶.
- دوری، عبدالعزیز، بحث فی نشأه علم التاریخ عند العرب، بیروت، بی نا، ۱۹۸۳.
- زبیری، مصعب بن عبدالله، نسب قریش، به کوشش پرونسال، قاهره، ۱۹۵۳.
- روزنتال، فرانتس، تاریخ تاریخنگاری در اسلام، ترجمه اسدالله آزاد، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۶۶.
- سالم، السید عبدالعزیز، التاریخ و المورخون العرب، بیروت، دارالنهضة العربیة، بی تا.
- سجادی، صادق و هادی عالم زاده، تاریخنگاری در اسلام، تهران، سمت، ۱۳۷۵.
- سمعانی، عبدالکریم بن محمد، الانساب، به کوشش عبدالرحمن بن یمان، قاهره، مکتبه ابن تیمیه، ۱۹۸۰.
- سعیدونی، ناصرالدین، من التراث التاریخی والجغرافی للغرب الاسلامی، بیروت، دارالغرب

- الاسلامی، ۱۹۹۹م.
- شوارتس، ورنر و سالم بن یعقوب جری، مقدمه بدء الاسلام و شرائع الدین ابن سلام، بیروت دار صادر، ۱۹۸۶.
- صولی، ابوبکر محمد بن یحیی، ادب الکاتب، به کوشش محمد بهجه الاثری، قاهره، بی نا، ۱۳۴۱ق.
- عمر موسی، عزالدین، دولت موحدون در غرب جهان اسلام، ترجمه صادق خورشاقم، حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۱.
- عودی، ستار، «تاریخ/تاریخنگاری»، دانشنامه جهان اسلام، زیر نظر غلامعلی حداد عادل، تهران، انتشارات دانشنامه جهان اسلام، ۱۳۸۰.
- فاخوری، حنا، تاریخ الادب العربی فی المغرب، بیروت، منشورات المكتبة البولسیة، ۱۹۸۲
- فرهمند، یونس، فرهنگ و تمدن اسلامی در قلمرو رستمیان، پایان نامه کارشناسی ارشد در دانشگاه تهران، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، ۱۳۸۲.
- همو، «برنامج نویسی و کتاب البرنامج وادی آشی»، مجله علمی - پژوهشی علوم حدیث، ش- 45-46، قم، سال ۱۳۸۶.
- فکرت، محمد آصف، «ابن زیات»، دائرة المعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر محمد کاظم موسوی، بجنوردی، تهران، انتشارات مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۳.
- لسانی فشارکی، محمد، «ابن البار»، دائرة المعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر محمد کاظم موسوی، بجنوردی، تهران، انتشارات مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۳.
- مالکی، ابوبکر عبدالله بن محمد، ریاض النفوس فی طبقات علماء القیروان و افریقیة، به کوشش بشیر بکوش، بیروت، دارالغرب الاسلامی، ۱۹۹۴.
- مراکشی، عبدالواحد، المعجب فی تلخیص اخبار المغرب، به کوشش صلاح الدین الهواری، مکتبة العصریة، ۲۰۰۶.
- Kably. M, "Tarīkh", Encyclopaedia of Islam, New Edition, Leiden, Brill, 2004.
- lewiski, "dardjīn", Encyclopaedia of Islam, New Edition, Leiden, Brill, 1991.
- Idem, "les historiens, Biographes et traditionnites Ibadites-wahbites de l'afrique du Nord du viii au xvi sciecle", in Folia Orientalia, 3, pp.1-135.
- Motyliniski-Lewicki, "Abū Zakarīyyā", Encyclopaedia of Islam, New Edition, Leiden, Brill, 1986.